

## در رستوران .....

در ایران همه جور رستوران وجود دارد. غذاهای هر کشوری را می توان در رستوران مربوط صرف کرد. بعضی از رستوران ها فقط یک یا چند غذای مخصوص دارند، مثل چلوکبابی ها که فقط چلوکباب می دهند.

مدیر رستوران : سلام آقای بابایی ، خوش آمدید .  
آقای قربانی : سلام آقای قربانی ، حالتان چطور است ؟  
مدیر : مرسی خوبم . کی تشریف آوردید تهران ؟  
بابایی : چند روز است که آمده ام . تا امروز وقت نداشتم اینجا بیایم . میز خالی دارید ؟  
مدیر : خیر ، فعلا میزها همه پر است . بفرمایید میز چند نفره لازم دارید ؟  
بابایی : یک میز چهار نفره .  
مدیر : آنجا که آن آقا نشسته است ، تا چند دقیقه ی دیگر خالی می شود . بفرمایید سر میز ایشان بنشینید .

آقای بابایی پیشخدمت / گارسون را صدا می کند .

بابایی : آقا !  
پیشخدمت : چه فرمایشی دارید ؟  
بابایی : بی زحمت یک بطری آبجو بریم بیاورید !  
پیشخدمت : چشم ، غذا چه میل دارید ؟  
بابایی : دوستان که آمدند ، با هم سفارش می دهیم .

دوستان آقای بابایی ، خانم و آقای وزیر و آقای حمیدی بانزده دقیقه پس از آمدن او می رسند .

بابایی : سلام بفرمایید ، داشتم منوی / لیست غذاها را نگاه می کردم که آمدید .  
حمیدی : زیاد که منتظر نشدی ؟

بابایی : نه ، یک ربع است که اینجا هستم .  
 وزیری : من و خانمم تا حالا اینجا نبوده ایم . جای دنج و قشنگی  
 است . شما تهران را بهتر از ما می شناسید .  
 بابایی : دو سال است که باز شده ، هر وقت تهران می آییم ، سری به  
 اینجا می زنم . خوب چی سفارش بدهیم ؟ من که خیلی  
 گرسنه هستم .  
 حمیدی : چه غذاهایی دارند ؟  
 بابایی : پیش غذا : سوپ مرغ و آش جو ؛ غذا : چلو کباب ، جوجه  
 کباب ، خورش بادمجان ، قورمه سبزی و خورش فسنجان .  
 غذاهای فرنگی هم دارند . به نظر من خورش فسنجان اینجا  
 از همه جا بهتر است .  
 خانم وزیری : آقای بابایی خودتان سفارش بدهید . همه موافقند .

پیشخدمت می آید و منتظر سفارش / دستور آقای بابایی می شود .

بابایی : چهار کاسه آش جو ، چهار پرس خورش فسنجان ، دو ظرف  
 سالاد ، یک ظرف سیر ترشی و یک ظرف ماست موسیر .  
 پیشخدمت : آشامیدنی / نوشیدنی چه میل دارید ؟  
 بابایی : چند بطری آبجو و پپسی کولا و آب معدنی بیاورید .  
 راستی دو تا نان تافتون تنوری هم می خواستیم .

پس از صرف غذا پیشخدمت دوباره می آید .

پیشخدمت : مطابق میلتان بود ؟  
 بابایی : خیلی عالی بود . مرسی . دسر چه دارید ؟  
 گارسون : بستنی ، فالوده ، شیرینی .....  
 حمیدی : من که غیر از چایی چیز دیگری نمی خواهم .  
 وزیر : ما هم همینطور .  
 بابایی : پس لطفا برای ما فقط چایی بیاورید . صورتحساب را  
 هم می خواستم .

قبل از رفتن آقای بابایی پول میز را می پردازد و انعام گارسون را میدهد .